

# مقدمه حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه

ارائه برخی از خطوط کلی حکمت نظری و عملی

یکم: حقیقت حکمت و معرفی حکیم

یکی از اسمای حسناى الهی «حکیم» است یعنی هم علم او صواب و یقینی است و هم کار او عدل و متقن است، و چون جهان آفرینش محصول علم خداوند به نظام احسن است، حکمت علمی خداوند مایه تحقق حکمت عملی وی خواهد بود، و همان طوری که صفات ذاتی خداوند عین یکدیگرند و فقط در مفهوم از همدیگر امتیاز دارند اوصاف فعلی باری تعالی نیز عین یکدیگر بوده و تنها در مقام انتزاع مفهوم از متن اشراق منبسط او متفاوتند، لذا حکمت عملی خداوند همان نظام عینی احسن خواهد بود.

قرآن کریم مظهر اسم حکیم خداست که هم محتوای او علم صائب است و هم کیفیت نزول و هدف انزال و سایر شئون عملی او نیز متقن و محکم است، لذا خداوند قرآن را به وصف حکمت ستود و چنین فرمود: «بیس والقران الحکیم» (یس، آیه ۱)، (و انه فی ام الكتاب لدینا لعلى حکیم) (زخرفه ۴).

انسان کامل نیز که مظهر اسم اعظم خدا است و اسم اعظم او جامع همه کمال های علمی و عملی اسمای حسناى دیگر است هم از حکمت علمی رفیع برخوردار و هم از حکمت عملی منبع متمتع است، چنین انسانی مصداق بارز دریافت کنندگان حکمت الهی خواهد بود، (یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً) (بقره ۲۶۹).

لقمان حکیم و داوود (ع) از افرادی اند که خداوند تصریح به ایات حکمت درباره آنها نمود و می فرمود: (و لقد اتینا لقمان الحکمه) (لقمان، ۱۲)، (و قتل داوود جالوت و اتاه الله الملك و الحکمه و علمه مما یشاء) (بقره ۲۵۱)، گرچه درباره آل ابراهیم به نحو عموم تعبیر به ایات حکمت فرموده است: (فقد اتینا آل ابراهیم الكتاب و الحکمه) (نساء ۵۴).

رسول اکرم (ص) نه تنها حکیم الهی بوده و از هر دو جناح حکمت

متمتع بود، بلکه معلم حکمت نیز بوده است و خداوند درباره آن حضرت (ص) چنین فرمود: (هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یتذکرهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه) (جمعه ۲) چه اینکه آن حضرت مأمور به دعوت حکیمان و رهبری به حکمت بوده است: (ادع الی سبیل ربک بالحکمه...) (نحل، ۱۲۵).

البته کسی که معلم حکمت وداعی به سوی خدا به سبک حکیمان و استدلال محکم است خود نیز حکیم خواهد بود. و چون اهل بیت عصمت و طهارت (ع) به ویژه امیرالمومنین (ع) به مثابه جان رسول گرامی (ص) است گذشته از آنکه خود انسان کامل بوده و مظهر اسم اعظم الهی اند و قهراً واجد حکمت علمی و عملی هستند، همتای قرآن حکیم و معلم آن و دعوت کننده حکیمان به سوی خداوند نیز هستند. لذا از هر دو جناح، حکمت تمتع کامل یافته و سرچشمه آنها شده اند چنانکه حضرت علی (ع) درباره حکمت خاندان عصمت چنین فرموده است: «مصایح الظلمه و منابع الحکمه» ۱ «و موئل حکمه» ۲: چه اینکه آنان عیب و ظرف علم الهی و نیز کفایت کتاب های آسمانی اند. ۳.

مظهر اسم حکیم بودن نه اختصاصی به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) دارد و نه مخصوص قرآن و حدیث قدسی است که نصیب آنان شده است، بلکه همه انبیا و مرسلین و صحف نورانی آنها و نیز تمامی اولیای سلف (ع) مظاهر چنین نامی بوده اند، همان طوری که نظام آفرینش، که کتاب تکوینی و کلمات حقیقی (در قبال الفاظ اعتباری) خداوند است مظاهر همین نام و وصف شریف الهی است. چنانکه امیرالمومنین (ع) مبدا پیدایش خلق را حکمت خداوند دانسته و فرمود:

«... مبتدع الخلاق بعلمه و منشئهم بحکمه» ۴، «فظهرت البنائع الئی احداثها آثار صنعته و اعلام حکمته فصار کل ما خلق حجه له و دلیلاً علیه و ان کان خلقاً صامتاً فحجته بالتدبیر ناطقه و دلالت له علی المبدع قائمه» ۵، اگر نهاد تکوین بر مبنای حکمت نبود هرگز تدبیر تام در آن مستلزم تحصیل حجت بالغ و برهان قاطع حکمت نمی بود. و همچنین فرمان عادلانه خداوند را به حکمت، ستوده فرمود:

«امرہ قضاء و حکمه و رضاه امان و رحمه» ۶.

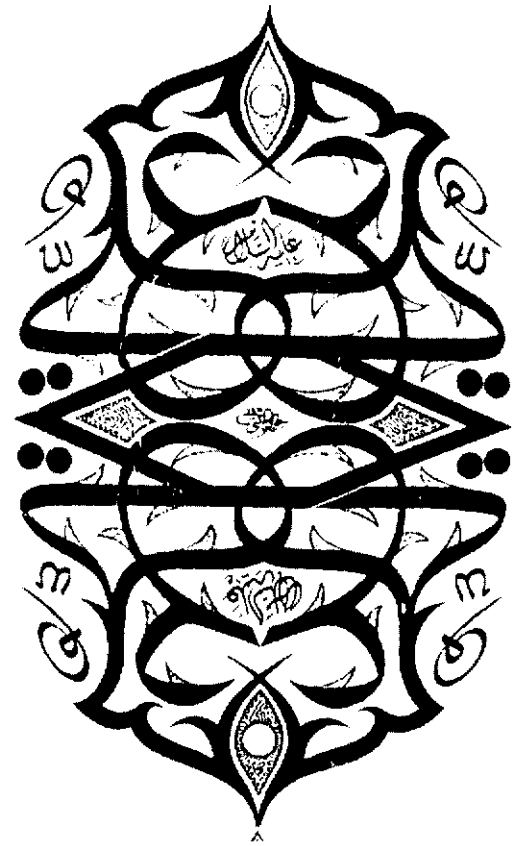
## دوم: حکمت حیات قلب

انسان نه چنان فرشته فقط مظهر اسم تنزیهی خداست و نه همانند موجودهای طبیعی، فقط مظهر اسم تشبیهی پروردگار است، بلکه عصاره هر دو اسم در او ظهور کرده و او را شایان مظهریت هر یک از دو اسم مزبور قرار داده است، و در بین آنان تنها انسان کامل است که جامع هر دو اسم بوده و به مرحله مظهریت اسم اعظم بار می یابد، و هر کدام از اوصاف ویژه را در جایگاه خاص خویش اعمال می کند، زیرا مظهر تام خداوندی است که «رحم الراحمین» است در موضع رحمت و مغفرت و «شاهد المعاقبین» است در موضع نکال و نقیمت.

امیرالمومنین (ع) راجع به تحقق ریشه های فلاح و صلاح در انسان چنین فرموده است:

«لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه علی اعجب ما فیه: و ذلك القلب و ذلك ان له مواد من الحکمه و اضداداً من خلافها... فکل تقصیر به مضرو کل افراط له مفسد» ۷.

برای پرهیز از تقصیر زبانبار و افراط تبادگر، تشخیص هسته مرکزی عدل و پیمودن مسیر معتدل که همان صراط مستقیم است لازم خواهد بود. و چون جان آدمی در اثر پیوند با تن، برخی از احکام نشئه طبیعی را می پذیرد و گاهی ملول و رنجور و افسرده می گردد، درمان آن به حکمت طریف و نکته ظریف طرب انگیز است که نشاط عبادت را به همراه داشته و پرمردگی مایه حرمان از نوافل را برطرف سازد چنانکه امیرالمومنین (ع) فرمود: «ان هذه القلوب تمل کما یمل الایدان، فابتغوا لها طرائف الحکمه» ۸ و برای روشن شدن عامل نشاط دل، از کلام دیگر حضرت علی (ع) که



تبیئت له الحکمه عرف العبره و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین. ۱۲: در این بیان جامع، عصاره حکمت نظری و عملی بازگو شد، زیرا یقین، تبصره، فطانت ادراکی به حکمت نظری برمی گردد و موعدت و عبرت به حکمت عملی. و محور عبرت بعد از تحقیق حق و باطل، حسن و قبح، صدق و کذب، صواب و خطا، ثواب و عقاب و مانند آن این است که سالک متیقن از سیئات یاد شده به حسنات مرقوم هجرت می کند و چنین عبوری را اعتبار می گویند.

قرآن کریم در کنار خطاب عمومی به عنوان (یا ایها الناس) و خطاب به صاحبان ملت موسی و عیسی (ع) به عنوان (یا اهل الکتاب) و در قبال خطاب به مومنان به قرآن و رسول گرامی (ص) عنوان (یا ایها الذین آمنوا) خطاب ویژه ای دارد و چنین می فرماید: (فاعتبروا یا اولی الابصار) (حشر، آیه ۲)، چنانکه «اولی الاباب» را نیز از عبرت بهره مند می داند: (لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الاباب) (یوسفه آیه ۱۱۱). چون عبرت حکیمانه باعث می شود، که انسان معتبر حکیم، معاصر سلف صالح گردد، لذا حضرت امیرالمومنین (ع) در توصیه به فرزندش می فرماید: «ای بنی انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و نکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم» ۱۳. یعنی ای پسر گرچه من از جهت بدنی عمر طولانی نداشتم تا یا تیار و نیاهای مردم کنونی معاصر باشم لیکن با بررسی و استنباط نظریه در رفتارهای آنان و نیز تفکر در گزارش های گذشتگان و همچنین با سیر در آثار بجا مانده از ایشان گویا همانند یکی از آنها به شمار آمدم، بلکه گویا در اثر آنچه به من رسیده از کارها و شوون پیشینیان، عمری دراز از آغاز آنان تا انجام آنها داشتم.

#### چهارم: تفاوت حکمت عملی با عقل عملی

حکمت نظری که درباره هست و نیستی بود و نبود حقایق جهان تکوین بحث می کند و نیز حکمت عملی که درباره باید و نباید اخلاقی، فقهی و حقوقی نشئه اعتبار بحث می کند چون هر کدام صرفاً مطلبی علمی اند و طبق اصطلاح راجح، مدرک آنها عقل نظری است. ممکن است مومن و منافق هر دو به آنها راه یابند، لیکن چون منافق فاقد عقل عملی است، به آنچه می داند، باور و ایمان ندارد و نیز طبق آنها عمل نمی کند لذا ممکن است حکمت نظری و نیز حکمت عملی که هر کدام دانش مخصوصی اند به قلب منافق راه یابد و آن را با زبان یا قلم به دیگران منتقل کند، در این حال باید فرصت را معتتم شمرد و از آن حکمت که حسن فعلی است برخوردار شد و از نفاق گوینده یا نویسنده که قبح فاعلی است هراسناک نبود و عطایش را به لقایش نبخشید، از این رهگذر حضرت علی (ع) فرموده است:

«الحکمه صاله المومن، فخذ الحکمه ولو من اهل النفاق» ۱۴ و نیز فرموده است: «خذ الحکمه انی کانت، فان الحکمه تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبه فی صدر المومن» ۱۵.

لازم است توجه شود که اعتقاد ایمان، و مانند آن از شوون عقل عملی است گرچه علم به مبنا هستی حکمت نظری و علم به لزوم ایمان به آن و علم به سودمند بودن آن از قبیل حکمت عملی است. غرض آنکه طبق بیان سابق، علم به بود و نبود جزو حکمت نظری است و علم به مفید بودن ایمان و سودمند بودن عمل به احکام، جزو حکمت عملی است. اما خود اعتقاد و ایمان که از سنخ عمل است نه از سنخ علم، البته از سنخ عمل جاتحه نه جارحه، جزء وظایف عقل عملی و از شوون وی محسوب می شود، پس از آنچه در برخی از کتب ملاحظه می شود که اعتقاد و ایمان را جزو حکمت نظری ۱۶ و عمل صالح را جزو حکمت عملی محسوب می دارند ناصواب است، زیرا شناخت مبادی جهان آفرینش حکمت نظری است و اعتقاد به آنها فعلی قلبی بوده از شوون حکمت خارج است و عهده دار آن عقل عملی است.

حیات تن را به حکمت که حیات دل است تشبیه می فرماید: باید کمک گرفت: «و انما ذلک بمنزله الحکمه الی حياه للقلب المیت» ۹

بنابراین حکمت آب زندگانی دل است که قلب آدمی با آن زنده می شود و از آن نیز نشاط می گیرد، چنانکه چشمان اهل بیت طهارت (ع) و صالحان سالک کوی حق، با قرآن، نور می گیرند و گوششان با معانی گوش نواز قرآن آشنا می شود، و در بامداد، صبح حکمت و در شامگاه، غیوب معرفت می نوشند، یعنی دائماً از طریف حکمت طرب انگیز با نشاط اند: «... تجلی بالتزیل ابصارهم و یرمی بالتفسیر فی مسامعهم و یغیبون کاس الحکمه بعدالصبح» ۱۰

مقصران و مفرطان هر دو گروه از طراوات طرائف حکمت محروم و از زهور معدلت و ظهور معرفت بی بهره و گرفتار حوبت و هیبت انتقام شده چونان بهیام سائم بلکه پست تر از آن، همتای صخره صماء خواهند بود، چنانکه حضرت علی (ع) درباره بنی امیه فرمود:

«لم یستضیوا باضواء الحکمه ولم یقد حوا بزناد العلوم الناقیه فهم فی ذلک کالانعام السامه و الصخور القاسیه» ۱۱. جرقه زند دانش قلب حکیم را فروغ می بخشد که همراه از زناد علوم ناقب و نافذ نور گرفته و روشن اند و دیگران را نیز روشن می سازند، زیرا ویژگی زند همین است.

#### سوم: تجرد و آزادی روح در پرتو حکمت

تأثیر حکمت نه تنها نسبت به آینده است بلکه مایه تجرد روح و پایه تنزه دل از صحنه طبیعت شده و از دو نیش ماضی و مضارع بالا آمده و گذشتگان را در جایگاه خاص خویش ادراک می نماید، چنانکه گویا با آنان بوده است زیرا خصوصیت تجرد از ماده همان است که روح مجرد را از رهن زمان و زمین می رهاند و منشاء چنین دیدگاه بلند، عبور انسان حکیم از افراط و تفریط و استقرار در مرکز اعتدال است چنانکه از کلام امیرالمومنین (ع) استنباط می شود:

«والیقین منها علی اربع شعبه علی تبصره الفطنه و تناول الحکمه و موعدته العبره و سنه الاولین، فمن تبصر فی الفطنه تبینت له الحکمه و من



این خلط در تفسیر کبیر فخر رازی و نیز در مقدمه اسفار صدرالمتألهین ۱۷ نیز به چشم می خورد. چون حکمت عملی گذشته از تهذیب نفس و تدبیر خانواده که ریشه اصیل جامعه بر این محسوب می شود، تاسیس مدینه فاضله و آرمان شهر را نیز در بر دارد از این رو امیرالمومنین (ع) مالک اشتر را که برای اداره منطقه وسیع مصر اعزام می کند به او دستور می دهد:

«و اکثر مدارسه العلماء و مناقشه الحکماء فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک و اقامه ما استقام به الناس قلیک» ۱۸

با اندیشمندان و دانشوران، زیاد محاوره و گفتگوی علمی و حکمی کن و هدف اساسی تو در این مذاکره های علمی، اصلاح شهرها و برقراری نظم و استواری گذشته باشد تا مردم امنیت و رفاه قبلی را همچنان محفوظ بینند (گذشته از آن مزایایی که با حکومت کنونی پدید آمده است).

### پنجم: معنی و موارد تخلق به اخلاق الهی

گاهی در تعریف حکمت نظری (الهیات) گفته می شود:

«ظلم العالم نظماً عقلیاً علی حسب الطاقه البشریه لیحصل التثبیه بالباری تعالی» ۱۹ و تخلق به اخلاق خداوند، به عنوان ثمره حکمت عملی یاد شده است، ۲۰ لیکن لازم است به نکته ای مهم بعد از مقدمه ای عنایت شود، و آن مقدمه این است که کمال انسان صالح سالک در تحقیق اسما و اوصاف الهی است اولاً و تحقق به آنها است ثانیاً و برای مبتدیان، تاسی به اوساط و برای متوسطان، انستاء به لوحدی و برای اوحدی ها تخلق به اخلاق خدای واحد احد سودمند و معتبر خواهد بود، و ایمان بنده خدا وقتی کامل می گردد که سنتی از خداوند و سنتی از رسول الله (ص) و سنتی از ولی او (ع)، در این بنده جمع شود، چنانکه حضرت امام رضا (ع) فرموده است:

«لا یکون المومن مومنأ حتی یکون فیه ثلاث خصال: سنه من ربه و سنه من نبیه (ع) و سنه من ولیه (ع)، فاما السنه من ربه فکتمان السر، و اما السنه من نبیه (ع) فمداراه الناس، و اما السنه من ولیه (ع) فالصبر فی البساء و الضراء» ۲۱. آنچه در این حدیث شریف آمده است به عنوان تمثیل است نه تعیین، یعنی کمال ایمان در این نیست که منحصرأ یک سنت از خداوند و یک سنت از رسول الله (ص) و یک سنت از ولی او در مومن جمع گردد، بلکه همه سنن الهی و سنن انبیا و اولیا کمال های برجسته ایمان اند و هر مومنی به اندازه سعه هستی خویش و درجه ویژه از ایمان، مامور به تحصیل آن سنن است، مگر کمال هایی که قابل اکتساب نیست، نظیر مقام منبع نبوت، رسالت، امامت منصوص، زیرا (الله اعلم حیث یجعل رسالته).

آن نکته مهم این است که برخی از کمال ها مخصوص خداوند است که اعمال آنها از دیگران ناروا خواهد بود، مثلاً خداوند جامه عزت، و کبریایی را ویژه خود قرار داده و به هیچ کس اجازه پوشیدن کسوت عزت و اعتلا و در بر نمودن لباس کبریایی را نداده است و آن را جزء منطقه ممنوع اعلام داشته که ورود به آن قلمرو، قدغن می باشد، چنانکه امیرالمومنین (ع) فرموده است:

«الحمد لله الذی لیس العز و الکبریاء و اختارهما لنفسه دون خلقه و جعلهما حمی و حرماً علی غیره، و اصطفاهما لجلاله... ما بین الله و بین احد من خلقه هواءه فی اباحه حمی حرمه علی العالمین» ۲۲، یعنی خداوند اعمال علو و عزت و نیز کبریایی را برای خود برگزید و آنها را برای دیگران

روا نداشت و هرگز بین خداوند و بین هیچ بنده ای «هواءه» و دوستی ویژه نیست تا او را به قلمرو ممنوع راه دهد و کبریایی را برای او تجویز نماید. و کلام دیگر حضرت علی (ع) این است:

«لایاک و مسامله الله فی عظمته، و التثبیه به فی جبروته فان الله ینزل کل جبار، و ینهین کل مختال» ۲۳.

آنچه زیننده بندگان خداست همانا حفظ زی عبودیت است چنانکه ربوبیت ویژه خداست، لذا امیرالمومنین (ع) در نامه ای به فرزند خود، او را از هم سمت بودن با خداوند و رویارویی با ذات کبریایی خدا تحذیر می کند، و از تشبیه به خداوند در نیل به مقام منبع جبروت و اعتلا و برتری جویی پرهیز می دهد، و دلیل نهی مزبور را نیز چنین می داند، که خداوند هر جبار و خودبین را خوار می کند و هر خیال زده را، که به جای عقل، خیال خام را بر خویش حکمران کرده، موهون و فرومایه می سازد، چون هر عزیز و غیرخداوند خوار است:

«و کل عزیز غیره ذلیل» ۲۴

لذا هر کس بخواهد با خداوند در عزت مسابقه دهد و با او برابری نماید و خود را چنان خدای بی چون، عزیز پندارد، خداوند او را مغلوب کرده و نابودش می کند:

«قاهره من عازه، و مدمر من شاقه و مثل من ناواه» ۲۵

غرض آنکه تشبیه به خداوند در اخلاق و علوم الهی فقط در محدوده امر اوست نه در برابر او، لذا اعمال قدرت به دستور خداوند علیه هر باطل و باطل گرد رواست زیرا در اینگونه موارد، همان عزت الهی است که در مظاهر او نمود پیدا کرده و علیه دشمنان خداوند، اعمال می شود، نه جبروت و استکبار در قبال امر الهی، چون عزت در امتثال امر خدا همان عزت الهی است بر خلاف استکبار.

### ششم: براهین عدم تناهی اوصاف ذاتی واجب

رابطه ذات واجب با اوصاف ذاتی او در کلام امیرمومنان (ع)، در بحث حکمت نظری روشن می شود که اوصاف ذاتی واجب غیرمتناهی است، آنچه از منظر نهج البلاغه در این باره استنباط می گردد سه برهان است: برهان اول: آنکه صفت ذاتی خداوند، عین ذات اوست نه خارج از آن ذات و نه جزء ذات، چون چیزی خارج از ذات نامحدود خداوند وجود ندارد، و اگر وصف ذاتی او بیرون از ذات وی محقق گردد چند محور لازم می آید که به برخی از آنها اشاره می شود: یکی آنکه لازم می آید ذات خدا در متن هستی خود فاقد کمال وصف باشد و آن را حتماً باید از غیر خود دریافت کند، زیرا ذات فاقد کمال، فقط قابل آن است نه مبدا فاعلی آن، مگر با ترکیب ذات که در آن صورت هم محور باقی است. و دیگری آنکه اگر خارج از ذات خداوند کمال وجودی فرض شود حتماً ذات او محدود بوده و حد و مرزی خواهد داشته زیرا باید مرز وجود ذات تمام بشود تا نوبت به وجود کمال و وصف واجب برسد و محور دیگر آنکه اگر ذات خداوند متناهی شده آنچه از درجات وجودی را فاقد است به مراتب بیش از آن درجات هستی است که دارد. چون فاصله وجود محدود با وجود نامحدود هرگز محدود نخواهد بود زیرا مجموع دو محدود حتماً محدود است، و همه این محذورها برای ذات واجب ممتنع است. در این باره (صفت ذاتی خداوند عین ذات اوست) به اندازه کافی در متن کتاب حاضر گفتگو شده است.

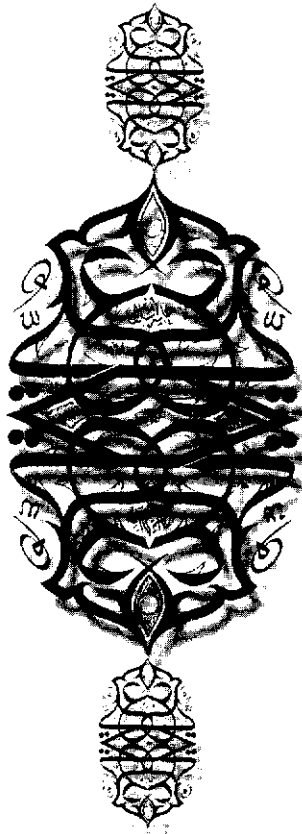
برهان دوم: آنکه درباره خصوص عدم تناهی وصف ذاتی خداوند سخنانی از حضرت علی (ع) رسیده است که به صورت صریح، دلالت بر عدم تناهی اوصاف ذاتی خداوند دارد مانند:

«الذی لیس لصفته حد محدود و لانتعت موجود...» ۲۶، چون وصف ذاتی خداوند غیرمتناهی است نمی توان نعت و تبیین آن را یافت، «... و رد خطرات هماهم النفوس عن عرفان کنه صفته» ۲۷،

«فالحمد لخلقه مضروب و الی غیره منسوب» ۲۸

تذکر: فعل خداوند نامحدود است، لیکن عدم تناهی آن، «لایقفی» است.

برهان سوم: گرچه هر کدام از اوصاف ذاتی خداوند به عنوان مطلق



حضرت علی (ع) در این باره چنین است:

«فهو الذی تشهد له اعلام الوجود علی اقرار قلب ذی الجحود، تعالی الله عما یقوله المشبهون و الجاهلون له علوا کبیرا» ۳۳، «... و جابل القلوب علی فطرتها شقیها و سعیدها» ۳۵؛ یعنی خداوند تمام دل‌ها را اعم از سعیدها و شقی‌ها بر فطرت توحید آفرید.

پانوشت

- ۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸
- ۲- نهج البلاغه، خطبه ۲، بند ۱۱.
- ۳- نهج البلاغه، خطبه ۲، بند ۱۱.
- ۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، بند ۲.
- ۵- نهج البلاغه، خطبه ۹۱، بند ۱۹.
- ۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰، بند ۱.
- ۷- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۰۸.
- ۸- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۹۷.
- ۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، بند ۷-۶.
- ۱۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.
- ۱۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، بند ۵.
- ۱۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۱، بند ۳-۵.
- ۱۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۲۴.
- ۱۴- نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۰.
- ۱۵- نهج البلاغه، کلمات قصار ۷۹.
- ۱۶- مصباح الانس، ص ۵۹۷، طبع مولی.
- ۱۷- اسفار، ج ۱، ص ۲۰.
- ۱۸- نهج البلاغه، نامه ۵۳، بند ۴۰.
- ۱۹- اسفار، ج ۱، ص ۲۰.
- ۲۰- اسفار، ج ۱، ص ۲۱.
- ۲۱- تحف العقول، ص ۳۲۵.
- ۲۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، بندهای ۱ و ۱۲.
- ۲۳- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۲۴- نهج البلاغه، خطبه ۶۵، بند ۲.
- ۲۵- نهج البلاغه، خطبه ۹۰، بند ۶.
- ۲۶- نهج البلاغه، خطبه ۱، بند ۲.
- ۲۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵، بند ۱.
- ۲۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳، بند ۸.
- ۲۹- نهج البلاغه، خطبه ۸۵، بند ۱.
- ۳۰- نهج البلاغه، خطبه ۹۱، بند ۴.
- ۳۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۱.
- ۳۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۹، بند ۲.
- ۳۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵، بند ۸-۹.
- ۳۴- نهج البلاغه، خطبه ۴۹، بند ۴.
- ۳۵- نهج البلاغه، خطبه ۷۲، بند ۱.

و غیرمتناهی است چنانکه قبلاً گذشت و لازم آن عدم متناهی ذات و اوصاف ذاتی است؛ لیکن نامحدود بودن ذات و همچنین غیرمتناهی بودن اوصاف ذاتی را از اطلاق برخی از ادله لفظی دیگر می‌توان استظهار کرد و آن عبارت از این است که: اول بودن خداوند و نیز آخر بودن او به نحو مطلق است نه محدود و نسبی و مقید؛ لذا وجود هیچ موجودی قبل از خداوند یا بعد او فرض صحیح ندارد و اگر نه اول بودن خداوند یا آخر بودن او نسبی و محدود خواهد بود نه نفسی و مطلق، و همچنین ظاهر و باطن بودن خداوند، نفسی و مطلق است نه نسبی و محدود؛ پس وجود هیچ موجودی غیر از خداوند نمی‌تواند قبل از ظهور او ظاهر یا بعد از بطون او باطن باشد و نیز عالی و دانی بودن خداوند به طرز اطلاق و نفسی است نه مقید و نسبی؛ لذا وجود هیچ موجودی که قبل از علو خداوند عالی باشد یا بعد از دنو و قرب او ذاتی و نزدیک باشد فرض درست ندارد.

سخنان حضرت علی (ع) در نهج البلاغه راجع به مطلق بودن اوصاف مزبور چنین است: «الاول لاشی قبله و الاخر لاغایه له» ۲۹، «الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شی قبله و الاخر الذی لیس له بعد فیکون شی بعده» ۳۰، «هو باولیته و جب ان الاول له و باخریته و جب ان لاخر له» ۳۱، «سبق فی العلو فلا شی اعلی منه و قرب فی الدنو فلا شی اقرب منه...» ۳۲

چون خداوند هستی صرف است و از این جهت بسیط محض می‌باشد و منزله از جزء است؛ لذا هر وصف ذاتی او عین وصف ذاتی دیگر از لحاظ مصداق خواهد بود، گرچه از لحاظ مفهوم غیر آن است؛ لذا حضرت امیرالمومنین (ع) در این باره فرموده است:

«... ولا یجنه البطون عن الظهور و لا یقطعه الظهور عن البطون، قرب فتای و علافتنا و ظهر فیطن و بطن فعلن و دان و لم یدن...» ۳۲ یعنی حیثیت خارجی بطون خداوند غیر از حیثیت ظهور او نبوده و همچنین علو و دنو و قرب و بعد و مانند آن، عین هم‌اند. و سر تعدد براهین یاد شده آن است که حد وسط در برهان اول، عینیت ذات و صفت است و در برهان دوم تصریح ذیل نقلی به عدم تنافی وصف ذاتی است و در برهان سوم تلازم بین اطلاق و نفسیت اوصاف ذاتی و بین عدم تنافی آن‌ها می‌باشد و چون حد وسط یا محور اصلی ادله یاد شده با هم متفاوت اند؛ لذا هر کدام از آنها جداگانه مدار استنباط قرار گرفت.

### هفتم: بازگشت انکار منکر به اقرار واجب

چون هر موجودی که هستی او عین ذاتش نیست معلول می‌باشد و از طرف دیگر هستی هیچ موجودی غیر خداوند عین ذات او نخواهد بود، بنابراین تمام موجودهای جهان امکان معلول خداوند بوده و خداوند سبحان مبدا فاعلی تمام آنها است.

استفاده دو مقدمه مزبور از سخنان حضرت علی (ع) به این تقریر است:

در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه چنین آمده است:

«و کل شی قائم به».

و در خطبه ۱۸۶ چنین آمده است:

«کل قائم فی سواه معلول».

بنابراین تمام موجودهای امکانی قائم به خداوند می‌باشند، و هر موجودی که قائم به موجود دیگر است معلول آن موجود دیگر خواهد بود، نتیجه آنکه تمام جهان امکان معلول خداوند. براساس قاعده مزبور، انکار منکران مبدا هستی نیز آیت و دلیل وجود خداست یعنی خود انکار، گرچه به لحاظ حمل اولی انکار بوده و از نظر شخص منکر نیز انکار مبدا محسوب می‌گردد؛ لیکن از لحاظ حمل شایع و با بررسی خود پدیده انکار با قطع نظر از ارتباط به شخص منکر، به مثابه اقرار است؛ زیرا هستی انکار عین ذات آن نبوده و از راه اختیار شخص منکر (با حفظ همه مبادی آن که یکی از آنها اختیار شخص منکر است) منتهی به واجب شده و قائم به او و معلول وی می‌باشد. از جهت علم فطری و شهودی نیز، گرچه برخی از افراد مانند منکران مبدا آفرینش از آن غافل‌اند؛ لیکن فطرت تخلف‌ناپذیر الهی همگان را واجد اقرار درونی به مبدا ربوبی قرار داده است و سخن